

جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۷

بررسی همسانی «داش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا

مرگ» نیکوس کازانتزاکیس

(صص ۸۶-۱۰۶)

آسیه ذبیح‌نیا^۱

چکیده

نیکوس کازانتزاکیس (۱۸۸۳-۱۹۵۷) رمان مشهور «آزادی یا مرگ» را به سال ۱۹۵۶ منتشر کرد. موضوع رمان مذکور، تسلط و اشغال سال ۱۶۴۵ عثمانی‌ها بر جزیره «کرت» است. مبارزات آزادی‌بخشی که کرتیان در سراسر قرن نوزدهم با ترکان عثمانی داشتند، طرح اصلی کتاب «آزادی یا مرگ» را می‌سازد. قهرمان اصلی این کتاب لوطی‌ای به نام «میکلس» است که شباهت فراوانی با داش آکل صادق هدایت دارد. علاوه بر مضامین و محتوای زندگی لوطی میکلس که همسانی بسیاری با داش آکل هدایت و راوی آن دارد؛ این دو اثر از نظر ساختار صوری نیز به هم مانده هستند. به همین منظور مقاله حاضر میکوشد تا با رویکرد تطبیقی امریکایی درصدد پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین جنبه‌های مشترک ساختارصوری و محتوایی شخصیت داش آکل و پهلوان میکلس کدام است؟ براساس دستاورد تحقیق، شخصیت دو داستان یادشده هم از نظر روایت خیام وار و انتقادی یا بدبینانه به زندگی و گرایش شدید به انزوا و مرگاندیشی و هم از نظر ساختاری و روایتگری بسیار به یکدیگر شبیه هستند.

واژه‌های کلیدی: داش آکل، هدایت، لوطی میکلس، نیکوس کازانتزاکیس.

۱دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی asieh.zabihnia@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۰)

۱- مقدمه

۱-۱. بیان مسأله

ادبیات تطبیقی علمی است که روابط خارجی میان ادبیات ملل گوناگون را بررسی می‌کند و از تاثیرپذیری‌ها و تاثیرگذاری‌های میان ادبیات ملی کشورهای مختلف سخن می‌گوید. «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند.» (صالح بک و نظری منظم، ۱۳۸۷: ۱۲). براساس مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا، هیچ مرزی برای ادبیات تطبیقی به رسمیت شناخته نمی‌شود. در واقع ادبیات به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شود که مقایسه آن با هنرهای مختلف و علوم و معارف انسانی ممکن است.

پژوهش‌های ادب تطبیقی در مکتب آمریکایی می‌تواند هر پژوهشی را که ادبیات را با سایر هنرها مقایسه می‌کند در برگیرد و یا هر رابطه‌ای که از ادبیات و سایر پژوهش‌های علوم انسانی بحث می‌کند، بررسی نماید. (کفافی، ۱۳۸۲: ۲۴). در واقع علاوه بر مطالعه ارتباطات ادبی بین فرهنگ‌های مختلف، ادبیات تطبیقی را در ارتباط با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند تاریخ، فلسفه، سیاست، علوم تجربی، ادیان، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، پیکرتراشی، جامعه‌شناسی، نقاشی، سینما، موسیقی، معماری و سایر هنرها می‌بیند. به عبارتی متن را فقط به نوشتار، و ادبیات را فقط به ادبیات معیار و معتبر محدود نمی‌کند.

در مکتب آمریکا «کار پژوهشگر ادبیات تطبیقی فقط این نیست که شاهکارهای ادبی ملل مختلف را در فهرست مطالعات خود قرار دهد و آن‌ها را بخواند و تحلیل کند، بلکه وی رخدادهای مهم ادبی را در ارتباط با هم می‌بیند و تلاش می‌کند که جایگاه یک نویسنده را در تاریخ عمومی اندیشه و زیبایی‌شناسی مشخص کند. او نه تنها یافته‌ها را کنار هم می‌گذارد، بلکه برای همسو ساختن آن‌ها تلاش می‌کند برای او ادبیات یک ترکیب کلی است، نه مجموعه‌ای از آثار منفرد» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۴). از نظر محققان مکتب تطبیقی آمریکایی این زبان نیست که نوع ادبیات را تعیین می‌کند،

بلکه مرزهای سیاسی و تفاوت‌های نژادی نیز در ادبیات یک ملت نقش دارد. (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۸).

رنه ولک این مکتب را این چنین تعریف می‌کند: «ادبیات تطبیقی بی توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد. نمی‌توان ادبیات تطبیقی را در شیوه و روش واحدی محصور نمود... یا آن را در روابط تاریخی موجود منحصر کرد. چه «دیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند... نیز نمی‌توان ادبیات تطبیقی را در تاریخ ادبیات محدود کرد و نقد ادبی و ادبیات معاصر را از آن دور نمود.» (صالح بک و نظری منظم، ۱۳۸۷: ۱۴). در حقیقت «عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۴: ۱۲۷)

نقد تطبیقی در واقع مطالعه‌ای است بین فرهنگی از طریق آثار ادبی که بهترین نماد و نمود هر حوزه تمدنی است. بنابراین، اگر بناست مقایسه و تطبیقی بین میراث ادبی دو قوم انجام گیرد، لزوماً باید برخوردی فرهنگی بین دو تمدن در گذشته یا حال وجود داشته باشد. این برخورد می‌تواند در اثر روابط جغرافیایی، تاریخی و یا حتی تسلط نظامی ایجاد شده باشد. مثلاً مناسبات فرهنگی عمیقی که بین ایران و هند و اعراب و کشورهای آسیای میانه وجود دارد و یا ارتباط تمدنی بین یونان و روم و اروپا و آمریکا باعث شده است که آثار ادبی مشابهی در این جوامع آفریده شود. کشف رمز و راز این همانندی‌ها و دادوستدها بر عهده نقد تطبیقی است. این ارتباط فرهنگی بین اقوام و ملل می‌تواند موجب خلق اسطوره‌های مشابه و روایت‌های همگون از داستان حیات بشری گردد و رسوخ این کهن‌الگوها در شعر و نثر زمینه‌ای است برای پیدایش ادبیات تطبیقی. در ذیل مفهوم ادبیات تطبیقی، مفاهیمی چون «ادبیات شفاهی تطبیقی» یعنی بررسی ادبیات شفاهی، به‌ویژه انتقال سینه‌به‌سینه داستان‌ها، افسانه‌ها، سرودهای ملی و «ادبیات فولکلوریک» و مفهوم «تأثیر و تأثر» (آذر، ۱۳۸۷: ۲۶، ۲۰) مطرح است.

مقاله حاضر می‌کوشد به بررسی و تحلیل میزان تطابق آراء و اندیشه‌ها و گفته‌های راویان داش آکل و لوطی میکلس و سرانجام برای تعیین چارچوب و اصول فکری

کازانتزاکیس و هدایت و به توجه به پیام‌های مشترک هر دو اثر را با ذکر شواهد و نمونه از هر کدام تحلیل و تبیین کند.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه و بررسی روابط فکری میان ملت‌ها، روابط واقعی موجود یا روابط میان آثار ادبی و یا منابع الهام، و حتی زندگی نویسندگان در ادبیات‌های مختلف می‌پردازد. این بررسی اساساً به ارزش آثار ادبی در زبان مبدأ کاری ندارد، بلکه دغدغه اصلی آن بررسی تغییراتی است که هر ملت یا هر نویسنده در آنچه به عاریت گرفته اعمال می‌کند. پژوهش‌های تحلیلی با رویکرد تطبیقی بسیار اندک است. هدایت و کازانتزاکیس پرنفوذترین و مهم‌ترین نویسندگان شرق و غرب هستند، که می‌توان با تکیه بر دیدگاه‌های تطبیقی نثر داستانی این دو را مورد بازخوانی و واکاوی قرار داد. در خصوص ضرورت و اهمیت پژوهش در این شاخه از ادبیات، بیشتر رخ می‌نماید؛ از این رو مقاله‌ی حاضر در نوع خود می‌تواند پاسخ مناسبی به این ضرورت و نیاز اجتناب‌ناپذیر باشد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در باب داستان داش آکل و رمان آزادی یا مرگ در میان محققان دو کشور (ایران و یونان) تحقیقاتی مستقل نگاشته شده است که ذکر آن‌ها با توجه به تعدد آن‌ها از یک‌سو و رویکرد تک‌بعدی و غیر تطبیقی بدان‌ها لازم و مفید به نظر نمی‌رسد و در حوزه تحقیقات تطبیقی در ادبیات معاصر به‌ویژه رمان‌نویسی یونان و ایران تنها علی‌تسلیمی در بخش‌هایی از کتاب «رباعی‌های خیام و کیفیت زمان» به سرچشمه‌های مشترک خیامی افکار هدایت و کازانتزاکیس اشاره می‌کند. به‌غیر از کتاب یادشده که به ارتباط گفتمان خیامی در این دو رمان و رمان «جاودانگی» میلان کوندرا می‌پردازد، تقریباً هیچ پژوهشی مستقل در تطبیق روایی ساختاری و محتوایی داستان «داش آکل» و «آزادی یا مرگ» وجود ندارد و این پژوهش می‌تواند فتح بابی برای جلب توجه پژوهشگران به

حوزه یادشده در مطالعات تطبیقی روایی باشد. اما مقاله‌ای در باره اثر دیگر کازانتزاکیس در مجله جستارنامه تطبیقی منتشر شده که به شرح زیر است:

ذبیح نیا عمران، آسیه. (۱۳۹۶) «تحلیل تطبیقی بوف کور هدایت و رمان زوربای یونانی کازانتزاکیس». مجله جستارنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد یزد، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱-۲۹.

در این مقاله آمده است:

در میان ادبیات داستانی ملل مختلف گاه آثاری یافت می‌شود که هم از نظر موضوع و درون‌مایه و هم از نظر ساختار و نحوه روایت بسیار به یکدیگر شبیه‌اند. بی‌گمان آنچه در تعامل و گفت‌وگوی میان آثار ادبی کشورها می‌تواند اهمیتی بیش‌تر داشته باشد، آثاری هستند که در مسیر اقبال و توجه عام و خاص نقشی بنیادین در جریان‌سازی ادبی و همراهی با تحولات فکری و اجتماعی ملت خویش دارند. رمان مشهور «زوربای یونانی» (۱۹۴۶م) نوشته نیکوس کازانتزاکیس (۱۹۵۷-۱۸۸۳ م) و بوف‌کور صادق هدایت در ادبیات ایران، در این جایگاه ادبی قرار دارند. بنابر اهمیت این دو رمان در ادبیات داستانی یونان و ایران و شباهت‌های کم‌نظیر ساختاری و محتوایی میان آن دو و اقبال گسترده نویسندگان و خوانندگان حرفه‌ای و دانشگاهی در دو کشور تلاش شده تا با رویکرد تحلیلی-تطبیقی به واکاوی این دو اثر بپردازیم. از نتایج تحقیق برمی‌آید که دو رمان یادشده هم از نظر روایت خیام وار و انتقادی یا بدبینانه به زندگی و گرایش شدید به انزوا و مرگاندیشی و هم از نظر ساختاری و روایتگری بسیار به یکدیگر شبیه هستند.

۱. ۴. روش کار

در مقاله حاضر روش پژوهش به صورت تحلیل محتوا و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات به صورت بررسی اسناد کتابخانه‌ای است. «در بررسی و تحلیل کیفی اثر به

بررسی همسانی «دش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا مرگ» نیکوس کازانتزاکیس ۹۱

تحلیل داده‌ها و آزمون‌ها برای کشف معنا پرداخته می‌شود» (ساروخانی، ۱۳۸۲: ۲۸۷).
جامعه آماری پژوهش را کلیه متن داستان کتاب آزادی یا مرگ و داستان دش آکل را در برمی‌گیرد.

۲- مباحث نظری تحقیق

۲-۱- ادبیات مقابله‌ای

ادبیات تطبیقی آن است که با تأثیرپذیری از فرهنگ و ادبیات ملتی دیگر به وجود می‌آید و شباهت‌های ادبی را ایجاد می‌کند. ادبیات مقابله‌ای، آن بخش از ادبیات هر ملتی است که بدون ارتباط و تأثیر و ناخواسته به ادبیات ملتی دیگر شبیه باشد. (غفاری، ۱۳۸۱: ۴)

آثار مشابهی که بدون رابطه فرهنگی و ادبی بین دو ملت به وجود می‌آید، موضوع بحث تطبیقی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا این مشابهت حاصل شباهت‌ها و مشترکات روحی انسان‌ها باهم است نه حاصل اقتباس ادبی ملت‌ها از یکدیگر؛ مانند روابط عاشقانه مردم که بین همه انسان‌ها شبیه به هم است و نیاز عاشق و ناز معشوق اختصاص به یک ملت و یک ادبیات خاص ندارد، بنابراین بسیاری از همانندی‌های ادبی بر اثر تصادف و توارد به وجود می‌آید نه در نتیجه تأثیر و تأثر. (فرشید ورد، ۱۳۷۸: ۸۰۹)

مطالعه تطبیقی چنین آثاری را می‌توان «ادبیات مقابله‌ای» (Contrastive Literature) نامید و ذیل روش‌های نقد تطبیقی جای داد. برای مثال، مقابله‌ای که بین اشعار جبران خلیل جبران و سهراب سپهری انجام شده؛ همچنین مباحث تطبیقی میان شعرهای شاملو و آدونیس، یا غاده السمان و فروغ فرخزاد و ویلیام بلیک و مولوی همه و همه از این قبیل‌اند؛ چراکه ظاهراً هیچ‌گونه ارتباطی بین شعرای نامبرده وجود نداشته و از افکار و آثار یکدیگر بی‌خبر بوده‌اند. (آذر، ۱۳۸۷: ۲۱)

در مطالعات تطبیقی روایی رمان «آزادی یا مرگ» را در ادبیات داستانی یونان و داستان «دش آکل» را در ادبیات داستانی ایران بایست از این منظر نگریست.

نیکوس کازانتزاکیس (Nikos Kazantzakis)، نویسنده یونانی، در سال ۱۸۸۳م. در شهر کاندید جزیره کرت به دنیا آمد. او در رشته حقوق دانشگاه آتن به تحصیل

پرداخت و پس از پایان دوران تحصیل به پاریس رفت و گوش به درس‌های برگسون (Bergson) سپرد و سخت تحت تأثیر وی قرار گرفت. هنگامی که به یونان بازگشت نخستین اشعار و اندیشه‌های فلسفی خود را منتشر کرد. (سلطانیه، ۱۳۷۸: مقدمه کتاب، ۵) سپس او به آلمان، روسیه، اسپانیا، مصر، چین، ژاپن و ... سفر کرد و در سال ۱۹۴۵م. وارد فعالیت‌های سیاسی شد و حتی به وزارت رسید؛ اما خیلی زود استعفا کرد و به زندگی ادبی بازگشت. در سال ۱۹۴۷م. به فرانسه رفت و زمانی مسئولیت دفتر ترجمه متون کلاسیک یونسکو را عهده‌دار شد؛ اما سرانجام به آنتیب فرانسه کوچ کرد. وی در سال ۱۹۵۷ در آلمان دیده از جهان فروبست. (جزنی، ۱۳۸۷: مقدمه کتاب، ص الف)

پژوهش حاضر با شیوه تحلیلی - تطبیقی تلاش می‌کند به مقایسه ساختار روایی این دو اثر بپردازد.

۲-۲- داستان آزادی یا مرگ

کازانتزاکیس رمان آزادی یا مرگ را در سال ۱۹۵۶ نوشت. صحنه‌های پر جوش رمان «آزادی یا مرگ» در کرت می‌گذرد. در سال ۱۶۴۵ عثمانی‌ها بر این جزیره دست یافتند... مردم کرت در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بر ترکان شوریدند ولی شورش آنان سرکوب شد... سرانجام سربازان عثمانی در سال ۱۸۹۸ این جزیره را تخلیه کردند. از آن پس کرت، تحت قیمومیت عثمانی با نظارت دول بزرگ اروپایی درآمد و الحاق کامل آن به یونان بعد از جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۳ صورت گرفت. (قاضی، ۱۳۴۸: مقدمه کتاب: ۱۷)

مبارزات آزادی‌بخشی که کرتیان در سراسر قرن نوزدهم با ترکان عثمانی داشتند، چهارچوب اصلی کتاب «آزادی یا مرگ» را می‌سازد. قهرمان اصلی این کتاب لوطی‌ای به نام «میکلس» است. این رمان ضمن این که شرح انقلاب میهنی کرت در سال ۱۸۸۹ است، ناظر بر ماجرای عشقی بین دو لوطی (قهرمان) کرتی بر سر «آمنه»، زن زیباروی چرکسی و همسر نوری بیگ، یکی از اعیان ترک می‌گذرد...

این رمان، حماسه‌ای قهرمانی و فاجعه‌ای انسانی است؛ دنیایی پر از مهر و کین، نور و آتش است...

در پایان رمان آزادی یا مرگ، لوطی «میکلس» سرانجام به خاطر اعتقادات خود کشته می‌شود. این رمان را «نمی‌توان یک رمان ملی و میهنی به شمار آورد بلکه باید گفت ریشه در اندیشه و تفکر یک‌بعدی و متعصبانه نویسنده دارد که خود مسیحی تندرویی است و آنچه بر داستان حکم فرماست نوعی احساسات شخصی است تا منطق داستانی.» (تراپی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

۲-۳- داستان داش آکل

شخصیت اصلی داستان یکی از لوطی‌های شهر به نام «داش آکل است». مردی سی و پنج ساله، تنومند، بدسیمما. ولی هر کس با او هم‌کلام می‌شد و یا داستان جوانمردی‌هایش را می‌شنید شیفته‌اش می‌شد. داش آکل به پول و مال دنیا علاقه ندارد و زندگی‌اش را به جوانمردی و بزرگ‌منشی گذراند. در شهر، رقیبی بنام «کاکا رستم» دارد که از لات‌های شهر است و همه از او به خاطر قلدر بودن و اذیت‌هایش متنفرند. چند بار با داش آکل گلاویز شده بود و داش آکل جلوی دیگران خوارش کرده بود و به همین علت کینه داش آکل را به دل داشت. روزی یکی از مملکین شهر بنام حاج صمد می‌میرد و وصیت می‌کند که داش آکل وکیل و وصی او شود. روز اول که داش آکل به منزل حاج صمد می‌رود، عاشق دخترش می‌شود. داش آکل نتوانست عشق آن دختر را از دل خود بیرون کند از شبگردی و قرق کردن چارسوها دست می‌کشد و مثل پدر به بچه‌های حاج صمد رسیدگی می‌کند. برای سرگرمی خودش یک طوطی می‌خرد و با او درد دل می‌کند. هفت سال به مین منوال می‌گذرد تا اینکه برای مرجان، شوهر پیدا می‌شود. ولی داش آکل خم به ابرو نمی‌آورد و کارهای عروسی را انجام می‌دهد. در همان مهمانی عروسی جلوی امام‌جمعه حاضر شد و حساب‌کتاب‌های حاجی را که تا آن موقع انجام شد بود، تحویل می‌دهد و به پاتوق همیشگی‌اش می‌رود. در همان هنگام کاکا رستم سر می‌رسد. دعوایشان شد و در حین دعوا سر داش آکل به زمین کوبیده شد و کاکا رستم نیز قمه را در پهلوش فرومی‌کند. داش آکل را به خانه می‌برند و صبح، وقتی پسر حاج صمد برای

عیادت او می‌آید با لحنی که در حال مرگ است به او می‌گوید: من در دنیا همین طوطی را دارم او را بسپرید به... و برای همیشه خاموش می‌شود.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- بررسی همسانی روایی هر دو داستان

۳-۱-۱- مکان وقوع هر دو داستان

وقایع داستان داش آکل در شهر باستانی «شیراز» و داستان آزادی یا مرگ در شهر باستانی «کرت» می‌گذرد. انتخاب مکان باستانی فارغ از بازنمایی حس نوستالژیک شخصیت‌ها، زمینه بازگذشت یا بازاندیشی هویتی نیز به شمار می‌آید؛ زیرا اماکن باستانی نشانه‌هایی از حاکمیت سنت و میراث سترگ فرهنگی و مجسم کننده نحوه اندیشه‌های اسطوره‌ای و تاریخی است. روشن است هرگونه بازنگری در هویت و ماهیت فردی و اجتماعی خویش از رهگذر بازاندیشی در میراث گذشتگان میسر خواهد بود؛ و راویان دو رمان موردنظر با روندی اعتراضی و تخریبی به گذشته و باورهای سنتی و کهن در پی رسیدن به تعریفی جدید از خویشتن خویش و رها از هرگونه فکر و فرهنگ ایدئولوژیک هستند.

راوی داستان آزادی یا مرگ، اهل کرت است و داستان نیز در این منطقه باستانی اتفاق می‌افتد. «کرت (Crete) بزرگ‌ترین جزیره تحت سلطه یونان در شرق مدیترانه... است. یکی از اهمیت‌های تاریخی آن، ارتباط بسیار زیاد این جزیره با اسطوره‌های یونانی است... از حفاری‌های... باستان‌شناختی برمی‌آید که فرهنگی بسیار پیشرفته... میان ۲۵۰۰ تا ۱۴۰۰ پیش از میلاد در کرت برقرار بود.» (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ۳۰۴) داستان «دش آکل» در «شیراز» می‌گذرد. نام شیراز در کتیبه‌های هخامنشی، تخت جمشید خوانده می‌شود... اشیا و ظروف تاریخی و مسکوکاتی که از شیراز موجود است از مجد و عظمت آن در عهد سلوکی‌ها و اشکانیان و ساسانیان گواهی می‌دهد... طبق روایات اساطیری، شیراز در زمان تهمورث - دومین پادشاه پیشدادی - ساخته شده است.

۳-۱-۲- زاویه دید در هر دو داستان

در هر دو داستان، زاویه دید سوم شخص مفرد (او) است. «در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اعمال قهرمانان را گزارش می‌دهد. در روش روایی سوم شخص، راوی ممکن است علام و دانای کل (Omniscient) باشد، یعنی از همه ماجراها و حوادث و افکار و خیالات قهرمانان اطلاع داشته باشد. یکی از انواع این‌گونه راوی، راوی فضول (Intrusive Narrator) است که نه تنها در همه صحنه‌های داستان آزادانه رفت‌وآمد دارد و بر اعمال و افکار قهرمانان ناظر است بلکه افکار و احساسات و اعمال آنان را محک می‌زند و ارزش‌گذاری می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۷۸) راوی در رمان آزادی یا مرگ، راوی علام کل است.

۳-۱-۳- جدال در هر دو داستان

جدال (Conflict) مطرح در داستان دش آکل و رمان آزادی یا مرگ، جدال انسان‌ها با یکدیگر است.

دش آکل در داستان هدایت قهرمان (Protagonist) است و در مقابل او کاکا رستم، ضدقهرمان (Antagonist) است. پلات در هر دو داستان موضوع و شرح این جدال است. در این دو داستان علاوه بر جدال قهرمان با فرد دیگر، جدال قهرمان با سرنوشت و اوضاع و احوالی است که بین او و اهدافش فاصله انداخته است که موضوع اخیر در رمان آزادی یا مرگ مشهودتر است.

۳-۱-۴- بررسی و تحلیل شخصیت‌های هر دو داستان

۳-۱-۴-۱- دش آکل / کاکا رستم

دش آکل در واقع حامل و نمودار همه صفات دلخواه و سستی مرد ایرانی است. عنصرهای شخصیتی او غیرت ناموسی، خوش‌نوشی، رفیق‌داری، بذل و بخشش، دستگیری سلطه‌جویی، نگرش مرد سالارانه به زن عدم احساس، زن را زنجیر مرد دانستن و سنگ‌زیرین‌آسیا بودن است. دش آکل باید بر اساس نقش اجتماعی خود یک‌تنه بار همه این صفات را به دوش بگیرد و در خدمت آرمان‌های دیگران به کار بندد، بدون اینکه به خود بباندیشد و کاکا رستم نمونه انسانی کینه‌توز و بی‌تفاوت به

ارزش‌های انسانی و وظایف انسانی است که داش آکل را به خاطر کینه‌های قدیمی از پای درمی‌آورد.

«فضا پردازی و توصیف‌هایی که نویسنده در طول داستان به‌کاربرده حکایت از حضور رئالیسم در این داستان را دارد. رئالیسمی که بسیار ماهرانه با رمانتیسمی قوی درآمیخته شده است تا نگرش خیام‌گونه هدایت را با عطف به این مضمون که شر بر خیر غلبه دارد، بر ما آشکار کند.» (قربانی، ۱۳۷۲: ۶۰)

«در داستان داش آکل، نویسنده در دام یک تضاد درونی گرفتار می‌آید که در پی آن تمامی مفاهیم و پدیده‌ها به دو بخش کلی تقسیم می‌شوند که یکی خوب مطلق و دیگری بد مطلق.» (همان: ۵۹) داش آکل با تمام خوبی‌هایش و کاکا رستم با تمام بدی‌هایش همواره به گونه‌ی دو قطب متضاد، با یکدیگر در کشمکش هستند. کاکا رستم هرگز بدی‌هایش را کنار نمی‌گذارد و داش آکل نیز هرگز بد نمی‌شود.

داش آکل اگرچه به خاطر خصلت‌های جوانمردی زبازند است و اگر هم از دخترحاجی خواستگاری می‌کرد جواب مثبت می‌شنید اما شخصیت ساخته پرداخته پهلوانی او باعث شد که در جنگ با کاکا رستم خلع سلاح شود و قربانی ضد ارزش‌ها که کاکا رستم نمونه بارز آن است شود. زدوخورد کاکا رستم و داش آکل نمونه واضحی از خشونت آشکار بین دو صنف قهرمان و ضد و قهرمان دارد و آن‌که از پای درمی‌آید قربانی است که جنگ درونی و سیرت پهلوانی برای او به ارمغان می‌آورد. مرگ داش آکل به نامرادی و نامردی زوال این قشر را در روزگار تغییر ارزش‌ها نشان می‌دهد. «در داش آکل نه یک عقیده بلکه فاجعه‌ای اجتماعی درنهایت خونسردی مطرح می‌شود.» (غیائی، ۱۳۷۷: ۴۳) «کاکا رستم با مشت‌های گره‌کرده جلو آمد و هر دو به هم گلاویز شدند. تا نیم ساعت روی زمین می‌غلطیدند، عرق از سرو رویشان می‌ریخت، ولی پیروزی نصیب هیچ‌کدام نمی‌شد. در میان کشمکش سر داش آکل به‌سختی روی سنگفرش خورد، نزدیک بود که از حال برود. کاکا رستم هم اگرچه به‌قصد جان می‌زد ولی تاب مقاومتش تمام‌شده بود؛ اما در همین وقت چشمش به قمه داش آکل افتاد که در دسترس او واقع شده بود، با همه زور و توانائی خودش آن‌ها از زمین بیرون کشید و به پهلوی داش آکل فروبرد. چنان فرو که دست‌های هردوشان از کار افتاد.» (هدایت،

۱۳۸۴: ۶۱) کاکا رستم خشم درونی خود را که حاکی از ضعف اوست با اعمالی چون نگاه تحقیرآمیز، طعنه زدن و پرتاب اشیا به رخ داش آکل می‌کشد تا از این طریق بتواند داش آکل را مغلوب کند و به مقابله با خود ترغیب کند؛ اما داش آکل نیز از این حربه استفاده می‌کند. کنایه و خشونت کلامی اولین ابزار برای جنگی واقعی برای اثبات قدرت و پهلوانی است: ناگاه کاکا رستم از در درآمد، نگاه تحقیرآمیزی به او انداخت ... (همان: ۴۴) کاکا رستم از جا دررفت، دست کرد قندان بلور تراش را برداشت برای سر شاگرد قهوه‌چی پرت کرد. ولی قندان به سماور خورد و سماور از بالای سکو به با قوری به زمین غلتید و چندین فنجان را شکست، بعد کاکا رستم بلند شد با چهرهٔ برافروخته از قهوه‌خانه بیرون رفت... (همان: ۴۷)

یا در قسمتی دیگر:

«کاکا رستم به عقده‌ای که در دل داشت با لکنت زبانش می‌گفت: سر پیری معرکه‌گیری! یارو عاشق دختر حاجی صمد شده! گزلیکش را غلاف کرد! خاک تو چشم مردم پاشید. کنره ای (بی‌خودی، بی‌دلیل. ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه) چو انداخت تا وکیل حاجی شد و همهٔ املاکش را بالا کشید. خدا بخت بدهد.» (هدایت، ۱۳۸۴: ۵۳)

«کاکا، مردت خانه نیست... خوب سنگلت کرده. میدانی چیه، این بی‌غیرت بازی‌ها، این دون‌بازی‌ها را کنار بگذار، خودت را زده‌ای به لاتی، خجالت هم نمی‌کشی؟ ایتمم یک‌جور گدائی است که پیشه خودت کرده‌ای... (همان: ۴۶) داش آکل کاکا رستم را شناخت، بلند شد، دستش را به کمرش زد، تف بر زمین انداخت و گفت: اروای بابای بی‌غیرت، تو گمان کردی خیلی لوطی هستی...» (همان: ۵۹).

۳-۱-۴-۲- پهلوان میکلس / پولیکسیگیس

شخصیت اصلی داستان «آزادی یا مرگ» یکی از لوطی‌های شهر کرت به نام «میکلس» است. مردی میان‌سال، تنومند، بدسیما. کازانتزاکیس او را این‌چنین توصیف می‌کند:

«دندان انیاب طرف راستش از لب بیرون زده بود و در سیاهی سبیلش برق می‌زد... در حالت خشم کامل، با آن چشمان گرد و کدر و آن پس‌گردن کوتاه و برآمده و آن سینهٔ پهن و نیرومند...» (کازانتزاکیس، ۱۳۴۸: ۲۰)

ولی هر کس با او هم‌کلام می‌شد و یا داستان جوانمردی‌هایش را می‌شنید شیفته‌اش می‌شد. میکلس به پول و مال دنیا علاقه ندارد و زندگی‌اش را به جوانمردی و بزرگ‌منشی می‌گذراند و در خانه‌اش به روی همه باز است. او بخشنده و مهربان است. در شهر، رقیبی بنام «پولیکسیگیس» دارد که از لات‌های شهر است:

«پهلوان میکلس... تا چشمش به پهلوان پولیکسیگیس افتاد مهمیز به مادیان خود زد. نمی‌خواست با او حرف بزند. این بی‌کله با آن خنده‌ها و شوخی‌ها و با آن زندگی پر عیش و نوشش اعصاب او را خرد می‌کرد... باری همین‌که پهلوان میکلس پهلوان پولیکسیگیس را دید بر سرعت مادیان خود افزود تا از حرف زدن با او اجتناب کند... پهلوان میکلس درحالی‌که از چشمانش شراره می‌جهید غرغرکنان گفت: از سر راه من کنار برو، پهلوان پولیکسیگیس والا مادیان من تو را زیر خواهد گرفت... پهلوان میکلس هرگز به اندازه این لحظه از این مرد متنفر نشده بود...» (همان، ۱۹۶-۱۹۷)

در پایان رمان نیز خود پهلوان میکلس گلوله‌ای به دهانش می‌خورد و گلوله‌ای دیگر شقیقه راستش را می‌شکافد و از جمجمه‌اش می‌گذرد و بدین‌سان می‌میرد: پهلوان میکلس به پشت افتاد و مغزش بر سنگ‌ها پریشان شد. (همان: ۷۳۸)

۳-۱-۴-۳- مرجان / آمنه

مرجان زن پنهان در داستان که بر تمامی وقایع سایه می‌اندازد و تا آخر داستان با داش آکل و تعارضات و کشمکش‌های درونی او همراه است، تصویر زنی است که گرفتار جامعه سنتی و مردسالار است. زنی که نمی‌تواند احساسات خود را در مورد علاقه‌های خود بیان کند. «مرجان... عشق تو... مرا کشت». اشک از چشمان مرجان سرازیر شد. (هدایت، ۱۳۸۴: ۶۲)

مرجان، زنی در اسارت است. زنی که در این داستان با مردی زشت و پیر ازدواج می‌کند و همچون زنان قربانی سنت‌ها و قیدوبندهاست، از بیان درونیات خود عاجز است. در داستان، داش آکل سرانجام پس از کشمکش‌های طولانی بسیار، آگاهانه برای ازدواج مرجان با مرد دیگری اقدام می‌کند و بی‌اعتنا و بی‌توجه به فرجام غم‌انگیز زندگی مرجان فقط به حال خود دل می‌سوزاند:

«ولی آنچه نباید بشود شد و پیش آمد مهم روی داد. برای مرجان شوهر پیدا شد، آن‌ها شوهری که هم پیرتر و هم بدگل تر از داش آکل بود. از این واقعه خم به ابروی داش آکل نیامد، بلکه برعکس با نهایت خونسردی مشغول تهیه جهاز شد.» (همان: ۵۵)

درمجموع در داستان داش آکل «زن برخلاف زنان دیگر داستان‌های هدایت از آسیب لذت، بردگی، سوءتفاهم و مرگ حاصل از ارتباط با مرد مصون است اما رخداد قربانی به جای خود باقی است.» (جورکش، ۱۳۷۷: ۱۰۵)

در داستان هدایت، «داش آکل»، بعد از مرگ حاج صمد، فقط یک نظر «مرجان» را می‌بیند و همان تیر نگاه موجب می‌شود تا وی را دربند و گرفتار مرجان کند و زندگی وی را تباه و نابود سازد:

«...سرش را برگردانید، از لای پرده دیگر دختری را با چهره برافروخته و چشم‌های گیرنده سیاه دید. یک دقیقه نکشید که در چشم‌های یکدیگر نگاه کردند، ولی آن دختر مثل اینکه خجالت کشید، پرده را انداخت و عقب رفت... در هر صورت چشم‌های گیرنده او کار خودش را کرد و حال داش آکل را دگرگون نمود، او سر را پایین انداخت و سرخ شد...» (هدایت، ۱۳۸۴: ۴۶)

در رمان آزادی یا مرگ، آمنه زن زیبارویی است که پهلوان میکلس به‌طور اتفاقی در یک ملاقات غیرمنتظره او را در یک نظر می‌بیند و عاشقش می‌شود اما به روی خود نمی‌آورد. او این عشق آتشین را نهان می‌کند. کازانتزاکیس ماجرای نخستین دیدار آمنه با پهلوان میکلس را چنین وصف می‌کند:

«پهلوان میکلس با چشمان به زمین دوخته گوش می‌داد تسبیحش را در دست گلوله کرده بود و چنان آن را محکم در مشت می‌فشرد که نزدیک بود دانه‌های آن را خرد کند. او وصف جمال این زن چرکسی و وحشیگری‌اش و وصف آوازه‌ایش را که گاهی در شب‌های عید از ورای پنجره‌های قطور می‌گذشت و ساکنان محله را منقلب می‌کرد شنیده بود... خانم از جلو پهلوان گذشت، سرتاپای او را برانداز کرد و از چشمانش برقی جهید. در این لحظه همین که پهلوان میکلس نیز چشم بالا گرفت نگاه آن دو باهم تلاقی کرد.» (کازانتزاکیس، ۱۳۴۸: ۵۲)

بررسی همسانی «داش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا مرگ» نیکوس کازانتزاکیس ۱۰۰

«پهلوان میکلس چشم بالا گرفت و نگاهی دزدانه به او کرد، لیکن فوراً سربه‌زیر

انداخت و در کف دستش دو دانه از دانه‌های تسییح خردشده بود.» (همان: ۵۲)

آمنه نیز عاشقِ پهلوان میکلس می‌شود:

«آمنه... فکرش دائم در سیروسفر بود و در کوه‌های بلند، در پی آن مرد خوشنی

می‌گشت که دلش می‌خواست...» (همان: ۴۶۸)

«چرا آمنه به فکر پهلوان میکلس می‌افتد؟ چه چیز در وجود او است که این زن را

به سوی خود می‌کشد؟ او که آدم نیست، شیطان درنده و غیرقابل معاشرت و زشت‌رویی

است... با این وصف کاش می‌توانست ولو یک ثانیه هم شده پهلوان میکلس را در کوه

ببیند!» (همان: ۴۷۰)

در یک نیمه شب، پهلوان میکلس آمنه را می‌کشد: «آهسته پیش رفت، دست به در

مالید، کلون را کشید و آن را باز کرد... قلب پهلوان میکلس فروریخت... چشمان پهلوان

میکلس تیره و تار شد. نفسش به شماره افتاد و سینه‌اش تنگی گرفت و نمی‌توانست از

ضربان‌های شدید قلبش جلوگیری کند... پهلوان میکلس خم شد. تیغه خنجر در پرتو

نور ضعیف پیه‌سوز برقی وحشیانه زد، سپس هوا را شکافت، بر آن سینه سفید فرود آمد

و تا دسته فرورفت...» (همان: ۵۲۱)

اما درباره شخصیت و سرشت این دو بانو، باید گفت که هدایت کوشیده است تا

«مرجان» را زنی شریف و انسانی جلوه دهد. تیرگی سرنوشت و تقدیر او را بدین راه

رانده است. «مرجان» نمی‌تواند با تقدیر بجنگد و عشق را از دل خود براند. به‌طور کلی،

مرجان زنی تیره‌بخت و قابل‌ترحم است. این است که هدایت مصیبتِ مرگِ داش آکل

را برای مرجان به‌صورت یکی از دل‌گدازترین مصیبت‌ها درآورده است. برعکس،

دررمان کازانتزاکیس، «آمنه» زنی نموده می‌شود که ذاتاً رذل و بدکاره است. زنی است

که هیچ‌یک از خصائل خوب «مرجان» را ندارد و دل‌باختگی او بیش‌تر به خواهش

نزدیک است تا عشق؛ سنگدل و غدار است. تنها برای این که از جوانی و رعنائی برخوردار شود.

۳-۱-۴-۴- زن حاجی صمد / زن پهلوان میکلس

«زن حاجی صمد نه تنها در زمان حیات شوهر جز اندرونی جایی و اعتباری ندارد، بلکه در بستر مرگ شوهر نیز حضورش را هنگام اعلام وصیت شوهر لازم نمی بیند. شبی که حال حاجی صمد به هم می خورد، امام جمعه را سر بالینش می آورند تا حاجی در حضور همه آقایان وکیل و وصی خود را معرفی کند. نخستین برخورد زن حاجی صمد با داش آکل و نخستین نگاه آزاد این دو زن (مرجان و مادر) از اندرونی به بیرونی است؛ اما سایه سهمگین سرپرست بعدی که به سرعت جانشین اولی می شود این مجال و فرصت را از زنان می گیرد و آن‌ها بار دیگر به اعماق اندرونی پرتاب می شوند. به این ترتیب روشن می شود که زن حاجی صمد پس از سال‌های بسیار زندگی با او و داشتن فرزندان متعدد هیچ گونه اختیاری حتی برای انتخاب محل زندگی خود و اداره اموال و اثاثیه و دارایی‌های خود و فرزندانش ندارد.» (پیام قم، ۱۳۸۳: ۲۲۵)

اشک‌های مرجان در سطر پایان داستان، بار دیگر اندوه خاموش و مظلومانه قربانی اصلی داستان، یعنی مرجان را به ما می نمایاند. قربانی خاموشی که نه تنها هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارد (برخلاف داش آکل که آگاهانه در مسیر زندگی و حتی نوع مرگش را خود تعیین می کند) بلکه در هیچ جای داستان فرصت بیان خود و زندگی اسارت بارش را نمی یابد. تأویل‌های مسلط، فقط تراژدی مرگ داش آکل را می بیند ولی مرگ مرجان جوان، یعنی زنده به گور کردن او در خانه یک پیرمرد که تراژدی موازی دیگری است در این تأویل‌ها نادیده گرفته شده است.

در رمان آزادی یا مرگ، همسر پهلوان میکلس از خود آزادی یا اختیاری ندارد. در اندرونی خانه زندانی است. خشونت‌های همسرش را تحمل می کند. حتی وقتی دختر می زاید همسرش حاضر به دیدن دخترش نیست. دختر پهلوان میکلس هر بار که او در خانه حضور دارد خود را در پستو پنهان می کند و زمانی هم که به سن رشد می رسد حتی پدرش او را نمی شناسد، چون وی را اصلاً ندیده است...

بررسی همسانی «داش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا مرگ» نیکوس کازانتزاکیس ۱۰۲

زن پهلوان میکلس هم‌چون زن حاجی صمد آرام و صبور است و از زندگی گلایه ندارد، اعتراض نمی‌کند، گویی تسلیم سرنوشت و تقدیر است و همیشه راضی است...

۳-۱-۵- همسانی محتوایی در روایت هر دو داستان

۳-۱-۵-۱- خوشباشی

داش آکل اکثر اوقات خود را در قهوه‌خانه می‌گذراند به قول هدایت: «همان‌جا که پاتوق قدیمیش بود.» (هدایت، ص ۴۱) و غیر از وقت‌کشی در قهوه‌خانه، «هر شب... توی خانه ملا اسحاق یهودی یک بطری عرق دوآتشه» را سرمی‌کشد... (همان: ۴۲) و شب تا صبح مراقب محله است. پهلوان میکلس نیز اغلب وقت خود را در قهوه‌خانه می‌گذراند و خود را وقف شراب می‌کند:

پهلوان میکلس پی‌درپی جام خود را پر می‌کرد و می‌نوشید. معلوم بود که احساس لذتی نمی‌کند و از شراب بیزار است، چه هر بار که لب خود را با لب جام آشنا می‌کرد چندشش می‌شد. لیکن شکم خود را به زور از شراب می‌انباشت تا شیاطینی که را که در درون خود داشت در آن خفه کند... (کازانتزاکیس، ۱۳۴۸: ۱۵۱) در ادبیات شاعر یا نویسنده برای رهایی از غم و دفع آن به «شراب» پناه می‌برد.

هم‌چنین پناه بردن به مسکرات و مخدرات از نشانه‌های انسان معاصر برای فراموشی گذشته و دل بستن به لذات است. لذا در هر دو داستان، هر دو پهلوان به شراب پناه می‌برند.

۳-۲-۵-۲- اخلاق و لوطی‌گری

در گذشته لوطی‌ها محله‌ها را قرق می‌کردند. یکی از جنبه‌های قرق کردن، کنترل زنان به نام دفاع و حمایت از آنان در محله بوده است. زنان محله ناموس مردان محله و ناموس لوطی آن محله محسوب می‌شده‌اند و دفاع از ناموس آنان در برابر مردان غیرخودی و مردان محلات دیگر، نشانگر غیرت و تعصب مردانه‌ی لوطی و جزء وظایف

اصلی و مهم او بوده است. بدیهی است که این حفاظت‌های ناخواسته و تحمیلی تا چه حد آزادی عمل و رفتار زنان را در محلات سلب می‌کرده و منافی استقلال عمل فردی آنان بوده است. زنان، که در وهله نخست زندانی و اسیر خانه‌هایی تحت ریاست پدران، برادران و یا شوهران بوده‌اند، به محض خروج از خانه، تحت قیومیت و نظارت لوطی‌های محله قرار می‌گرفته‌اند. یعنی از اندرونی خانه‌ها به اندرونی محله می‌گذاشته‌اند و آزادی راه رفتن، حرف زدن، خندیدن و معاشرت با دیگران، به‌ویژه با غیرخودی‌ها برای آنان معنایی نداشت. مسائل اخلاقی یکی از زمینه‌هایی است که در آن، معیار ارزش‌های اخلاقی مردانه همواره برخلاف منافع زنان عمل کرده است. دفاع از ناموس مادر، خواهر و زن (دفاع از ناموس خانه)، دفاع از ناموس دختران و زنان محله خود در برابر مردان محلات دیگر و بالاخره دفاع از ناموس زنان کشور در برابر کشورهای بیگانه به نام غیرت مردانه، غیرت محلی و غیرت ملی درواقع توهین مستقیم و آشکار به هویت مستقل زنان و سلب آزادی‌های انسانی آنان بوده است. به بیان دیگر، در جهان مردان و با معیارهای ارزشی خاص مردانه، صفت قیم بودن و حافظ ناموس بودن خصیصه‌ای مثبت و از دید زنان دخالت موهنی در زندگی جنسی آنان و تجاوز به حقوق انسانی‌شان بوده است.

پهلوان میکلس نیز چون داش آکل از هر هرزگی به دور است و زنان کبر را ناموس خود می‌داند و هرگز نظر سوء به هیچ زنی ندارد. حتی نمی‌خواهد در حضورش از زن صحبت شود: «من نمی‌خواهم که در حضور من از زنان صحبت بشود.» (کازانتزاکیس، ۱۳۴۸: ۱۵۳)

«صاحب مهمانخانه... بیوه زنی بود بانشاط و چاق و چله که بسیار خوب مانده بود و از پوست تنش عزت و شادابی می‌ریخت... پهلوان میکلس از بیوه‌زن روی برگردانید. او از زنان متظاهر و لوس و خودنما خوشش نمی‌آمد... پهلوان میکلس خشمگین بود و باوجود آماده بودن غذا و گرسنگی خود، نسبت به آن زن احساس نفرت کرد...» (همان: ۱۰۲)

۴- نتیجه گیری

آنچه قهرمانان داستان هدایت و کازانتزاکیس، به عنوان انسان، با آن درگیر هستند، تنش و اضطراب مداوم است. نویسندگان هر دو داستان به دنبال چیزی مابین حقیقت و رؤیا؛ یعنی آسایش و فرار از ترس و ناکامی‌اند. ممکن است در میان صفحات این داستان‌های جذاب، گیرا و مسحورکننده، امیدی نباشد اما آرمانی هست که خود را از میان ویرانی‌ها باز می‌سازد.

از مباحث مطرح شده در مقاله نتیجه می‌گیرم که:

- قهرمانان هر دو داستان با یک «نگاه» عاشق شخصیت قهرمان زن می‌شوند.
- در پایان هر دو داستان، قهرمانان اصلی داستان کشته می‌شوند.
- زاویه دید در هر دو داستان سوم شخص مفرد است.
- در هر دو داستان زندگی و دنیا مذمت می‌شود.
- در هر دو داستان، قهرمانان اصلی، در زندگی شخصی خود مردم‌گریز هستند.
- قهرمانان هر دو داستان، بخشنده هستند.
- قهرمانان هر دو داستان، شخصیت‌هایی صادق، وفادار و امانت‌داری هستند.

منابع و مأخذ

الف-کتاب‌ها

- ۱- آذر، امیر اسماعیل، (۱۳۸۷)، ادبیات ایران در ادبیات جهان، تهران: سخن.
- ۲- ترابی، ضیاءالدین، (۱۳۸۹)، آشنایی با ادبیات مقاومت جهان، تهران: پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.
- ۳- دیکسون کندی، مایک، (۱۳۸۵)، دانشنامه اساطیر یونان و روم، تهران: طهوری.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۴)، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، تهران: سخن.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۶)، نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران: امیرکبیر.

بررسی همسانی «داش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا مرگ» نیکوس کازانتزاکیس ۱۰۵

- ۸- ساروخانی، باقر(۱۳۸۲) **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، انواع ادبی، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۰- غفاری، سعید، (۱۳۸۱)، گامی در ادبیات کودکان و نوجوانان، تهران: دبیزش.
- ۱۱- غنیمی هلال، محمد، (۱۳۸۲)، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی شیرازی، تهران: نشر رضوی.
- ۱۲- غیائی، محمدتقی، (۱۳۷۷)، تأویل بوف کور، تهران: نشر نیلوفر.
- ۱۳- فرشید ورد، خسرو، (۱۳۷۸)، درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- قربانی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، نقد و تفسیر آثار هدایت، تهران: نشر ژرف.
- ۱۵- کازانتزاکیس، نیکوس، (۱۳۸۷)، سرگشته راه حق، ترجمه منیر جزنی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- کازانتزاکیس، نیکوس، (۱۳۴۸)، آزادی یا مرگ، ترجمه محمد قاضی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۷- کازانتزاکیس، نیکوس، (۱۳۷۸)، مسیح باز مصلوب، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- ۱۸- کفافی، محمد عبدالسلام، (۱۳۸۲)، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۹- هدایت، صادق، (۱۳۸۴)، داش آکل (مجموعه سه قطره خون)، تهران: انتشارات نیک فرجام.

ب- مقاله‌ها

- ۱- انوشیروانی، علی‌رضا. (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، ویژه‌نامه فرهنگستان (ادبیات تطبیقی)، دوره ۱، شماره ۱، بهار، ۶- ۳۸.
- ۲- ذبیح نیا عمران، آسیه. (۱۳۹۶) «تحلیل تطبیقی بوف کور هدایت و رمان زوربای یونانی کازانتزاکیس». مجله جستارنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد یزد، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱-۲۹.

بررسی همسانی «داش آکل» هدایت و «پهلوان میکلس» در رمان «آزادی یا مرگ» نیکوس کازانتزاکیس ۱۰۶

۳- صالح بک، مجید. (۱۳۸۷). «ادبیات تطبیقی در ایران: پیدایش و چالش‌ها» مجله

زبان و ادب پارسی دانشگاه علامه. ش ۳۸. دوره ۱۲، زمستان، صص ۹-۲۸.